

# سلب نسبت حق با خلق

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## سلب نسبت حق با خلق

### فاروق ایزدی نیا

از جمله موارد بسیار مهم در هر ظهوری، نسبت یافتن خلق در اثر ایمان بالله با مظهر ظهور است که مایهٔ نخر و مباهات او است. حضرت بهاءالله نیز در کلمات مکنونه عربی به این موضوع اشارتی دارند که مایلند افتخار و اتکاء فرد به حق باشد نه به خودش و نه دون حق.<sup>1</sup> لهما، برقراری این نسبت که به آن "نسبه الله" اطلاق می شود مایهٔ مباهات هر فرد مؤمنی است. اما حفظ آن بسیار دشوار است، زیرا نفس انسان در هر آنی در صدد فریب دادن آدمی است تا او را از حق دور سازد و به مظاهر فریبندهٔ این دنیای دنی و فانی نزدیک نماید.<sup>2</sup> بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در مواردی که فرد مؤمن، یا

" 1

یا ابن الروح ما قُدِّرَ لک الراحة إلا بإعراضک عن نفسک وإقبالک بنفسی. لأنه لا ینبغی أن یکون افتخارک باسمی لا باسمک و اتکالک علی وجهی لا علی وجهک. لأنّی وحدی أحبُّ أن أکون محبوباً فوق کلّ شیء.

" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 19)

<sup>2</sup> در بیانی از قلم اعلی نازل، "



ORIGINAL

مدعی ایمان، از حدّ و حدود خود تجاوز نماید، هر گونه نسبتی را سلب می‌فرماید. این سلب نسبت به طرق گوناگون بیان شده است که معروف‌ترین آنها عبارت "لیس منی" و "لیس منّا" است که در موارد معدودی از قلم مبارک عزّ نزول یافته است. در این وجیزه اشارتی گذرا به موارد مشاهده شده می‌گردد. بدیهی است احتمال دارد موارد دیگری نیز وجود داشته باشد که نویسنده زیارت نکرده باشد.

### قطع نسبت در ابتدای ظهور و برقراری نسبة‌الله

هر زمان که ظهوری واقع می‌شود، جبل کلیه نسبت‌ها قطع می‌گردد و فقط نسبة‌الله برقرار می‌گردد. در این حالت همگان در صُقع واحد خواهند بود. این معنی در کتاب قرآن عزّ نزول یافته است، "فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ، فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ"<sup>3</sup> (مؤمنون (23)، آیه 101 و 102).

جمال مبارک این مطلب را در بعضی از آثار مبارک تصریح فرموده‌اند. در لوح هفت پرسش می‌فرمایند، "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی، کلّ در یک مقام واقف و حق نطق می‌فرماید به آنچه اراده می‌فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از اهل جنّت مذکور" (دریای دانش، ص 69).

در لوح دیگر می‌فرمایند، "در ایّام‌الله کلّ ما سِوَاهُ در صُقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف

---

لم یکن لکم أعداءٌ إِلَّا أَنْفُسُکُمْ؛ فاعرفوها یا قوم ایّم ان تغفلون. إنّها لاتسکن ابداء. إذا تُطعمُ یزداد لهیبا و إذا تمتنع یشتدّ حرصها. قد أفلح من زکّیها باسم ربّه المقتدر المهیمن القیوم. قل أن انخروها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ الرّحمن و لایعقله إِلَّا المخلصون

" (کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص 390).

<sup>3</sup> مضمون آیه به فارسی چنین است: پس چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت‌ها بین آنها روز چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن که سنگین است ترازوهای او پس آن گروه ایشانند رستگاران و آن که سبک است ترازوهای او پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفس‌هایشان در دوزخند جاودانیان. (نقل ترجمه از تفسیر صفی)

قیص رحمانی یافت به حیات ابدی فائز و مادون بما اکتسبت ایدیهم به نار راجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقد که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نُزِّل مِنْ قَبْلِ و النَّازِعَاتِ غُرُقًا. مقصود همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند" (حدیقه عرفان، ص 65).<sup>4</sup>

وقتی نسبت از ماسوی الله قطع شود نسبت با خداوند برقرار گردد که همان نسبة الله است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "قل اللهم یا الهی احمدک بما جعلتني مقبلاً إلى افق جودک و سماء فضلک و بحر عطائک. کیف اشکرک یا الهی بما نسبتني إلى نفسک بعد ما انقطع کل نسبة فی ایامک" (نفحات الرحمن، ص 230).

در کلام دیگر به قطع نسبتها و بقای نسبت با خدا تصریح دارند، "قَدْ انْقَطَعَتِ النَّسَبُ وَ بَقَّتْ نِسْبَةُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. إِنَّ مَشِيَّتَهُ أَبُو الْعَالَمِ وَإِرَادَتُهُ أُمُّ بَنِي آدَمَ" (لثالی الحکمة، ج 2، ص 275).

در اینجا به نقل بیان مبارک درباره سلب نسبت از هر غیر مؤمنی مبادرت می شود، "فیا الهی أنت تعلم بأنی قطعْتُ حبل نسبتي من کل ذی نسبةٍ إلا من تمسک بنسبتک الکبری فی ایام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک الأبهی و عن کل ذی قرابةٍ إلا من تقرب إلى طلعتک النوراء" (مناجاة، ص 77).

لیس منی یا لیس مناً در ادیان قبل

روایتی از حضرت رسول اکرم نقل می شود که اگر کسی سیلی به گونه اش زند یا گریانش را بدرد یا شیون و زاری جاهلانه سر دهد، هر آینه او از ما نیست: "عن عبدالله مسعود رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم «لیس مناً من لطم الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوی الجاهلیة»" (امر و خلق، ج 3، ص 130)<sup>5</sup> البته این حدیث به صورت "من ضرب الخدود و شق الجيوب" نیز دیده شده است.

روایت دیگری که به حضرت رسول اکرم نسبت داده شده است در مورد مدح سخاوت و ذم بخل است به نحوی که "الجنة دار الأسخیا و الشاب الفاسق السخی أحب إلى الله من الشیخ العابد البخیل"

<sup>4</sup> همچنین نگاه کنید به آثار قلم اعلی، ج 4، ص 230 و 354

<sup>5</sup> مسکن الفؤاد شهید ثانی ص 108 و مسند احمد 1/386 و الذکری ص 72 و مستدرک 2/452 و جواهر

الكلام 4/370 و مسند احمد بن حنبل 1/386

فرموده و می‌فرماید، "لیس منّا من وسع الله علیه فلم یوسع علی نفسه و عیاله" (امر و خلق، ج 2، ص 162 - پانویس). این حدیث به نوع دیگر نیز دیده شده است: "لیس منّا من وسع علیه ثمّ قتر علی عیاله" (مستدرک، ج 2، ص 643).

روایتی را به حضرت امام موسی کاظم نسبت می‌دهند که فرمود، "لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم. فإن عمل حسناً استزاد الله منه وإن عمل سیئاً استغفرالله و تاب إلیه." از ما نیست هر کس هر روز محاسبهٔ نفس نکند (و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد) تا اگر کار نیکی کرده است بر آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خدا توبه کند. (تحف العقول، حدیث 292) می‌دانیم که این کلام امام موسی کاظم مبتنی بر بیان حضرت رسول اکرم است. این بیان به دو صورت نقل شده است:

اول حدیثی است که در صفحه 73 جلد 67 بحار الانوار نقل شده که فرمودند، "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنونها قبل ان توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر." (خوشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند!) (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ)

در حدیث دیگر خطاب به ابوذر می‌فرمایند: "یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابک غدا و وزن نفسک قبل ان توزن... ای ابوذر، به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند. (امالی طوسی، طبق نقل میزان الحکمة، ج 1، ص 619)

روایتی دیگر نیز از امام محمد باقر روایت شده است که حضرت رسول اکرم در مورد تخفیف نماز و شرب شراب عبارت "لیس منی" را به کار برده‌اند: قَالَ عَلِيهِ السَّلَامُ: "لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ، لَا وَاللَّهِ." فرمود: نسبت به نماز بی‌اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز مشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود، هر کس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.

روایتی از حضرت امام رضا نقل شده است که فرمود، "لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَدِينَهُ لِدُنْيَاهُ" (از ما نیست آن که دنیای خود را برای دینش و دین خود را برای دنیایش ترک گوید). بحار الأنوار ج 78 ص 346).

اما در آئین مسیحی تنها موردی که این عبد مشاهده کرده است، روایتی است که حضرت عبدالبهاء در دو موضع شفاهی و کتبی بیان فرمودند. در بدایع الآثار، ج 1، ص 321 ذکر شده است که چون آوازه مرکز میثاق در امریکا پیچید، میرزا شعاع، فرزند ناقض اکبر که در امریکا بود، به خیال مطرح کردن نسبت عنصری اش با حضرت بهاء الله افتاد. اما حضرت عبدالبهاء اعتنایی نفرمودند. بعد از آن بود که روزنامه نگاری سؤال از نسبت ظاهری او با جمال مبارک کرد و حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند، "یک کلمه به تو می گویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب می دهم؛ و آن کلمه بیان حضرت مسیح است که عرض کردند برادران شما به دیدن شما آمده اند؛ فرمودند اینها برادران من نیستند، بلکه برادران و کسان من شما پدید. ابدأ به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند. با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گویا و هر که گو برو." و اما بیان کتبی آن حضرت در لوحی است (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 421) که می فرمایند، "این نصّ انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول نمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند."

این مطلب در انجیل مرقس (باب 3، آیه 31 الی 35)، انجیل متی (باب 12 آیات 46 الی 48) و انجیل لوقا (باب 8، آیات 19 الی 21) درج است.

#### موارد حزن جمال مبارک

بارها این کلام از قلم حضرت بهاء الله عزّ نزل یافته که اعمال نامطلوب احباء سبب حزن آن طلعت اقدس بوده است. در لوح سخاب می فرمایند، "لیس ذلّتی سببی. لعمری إنّه عزّ لی. بل الذلّتی عملُ احبّائی الذین ینسبون أنفسهم إلینا و یتبعون الشیطان فی أعمالهم. ألا انهم من الخاسرین. لما قضی الأمر و أشرق نیر الآفاق من شطر العراق أمرناهم بما یقطعهم عن العالمین. منهم من أخذ الهوی و أعرض عمّا أمر و منهم من اتّبع الحق بالهدی و کان من المهتدین." (کتاب مبین، خطّ جناب زین المقربین، ص 152 / طبع کانادا، ص 142 / مضمون: زندان سبب ذلّت من نیست، بلکه سبب عزّت من است. عمل احبّای من که خودشان را به ما نسبت داده در اعمالشان از شیطان پیروی می کنند سبب ذلّت من است. آنها از

زیانکاران هستند. وقتی امر به جریان افتاد و مظهر ظهور از عراق اشراق فرمود به آنها امر کردیم آنچه را که سبب وارستگی آنها از اهل عالم می‌شد. برخی تابع هوی و هوس خود شدند و از آنچه که امر شده بودند اعراض کردند و بعضی به حق از هدایت الهی پیروی کرده از هدایت شدگان محسوب شدند.

در کلام دیگر می‌فرمایند، "قد أخذ الميثاق حين الإشراق من الذين آمنوا أن لا يعبدوا إلا الله ولا يفسدوا في الأرض. منهم من فاز بالهدى و منهم من اتبع الهوى ألا أنه من الغافلين. ليس حزن سجنی و لا ذلتي ابتلاي بين أیدی الأعداء. لعمری إننا عرٌّ قد جعلها الله طراز نفسه إن أتم من العارفين. بذلتي ظهرت عرّة الكائنات و بابتلاي أشرق شمس العدل على العالمين. بل حزني من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون أنفسهم إلى الله العزيز الحميد. ينبغي لأهل البهء أن ينقطعوا عمن على الأرض كلها على شأن يجدن أهل الفردوس نفاتح التقديس من قيصهم و يرون أهل الأكوان في وجوههم نضرة الرحمن. ألا انهم من المقرين. اولئك عباد بهم يظهر التقديس في البلاد و تنتشر آثار الله العزيز الحكيم. إن الذين ضيعوا الأمر بما أتبعوا أهوائهم إنهم في ضلال مبین." (اثر قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 280 / خط جناب زین‌المقرین، ص 273 / مضمون: حين اشراق امرالله از کسانی که ایمان آوردند عهد گرفته شد که جز خدا را پرستش نکنند و در ارض فساد نمایند. بعضی به هدایت فائز شدند و بعضی تابع هوای نفس گشتند و از غافلینند. حزن من از سجنم نیست و ذلتم از بلايم در دست دشمنان نه. سوگند به جانم که اینها عرّتی است که خداوند آنها را زیور خویش ساخته است، اگر بدانید. به ذلتم عرّت کائنات ظاهر گشت و به ابتلايم خورشید داد بر جهانیان طلوع کرد. بلکه حزن من از کسانی است که کار زشت مرتکب می‌شوند و خود را به خدا نسبت می‌دهند. شایسته است که اهل بهاء از کلّ اهل عالم منقطع شوند به نحوی که اهل فردوس بوی خوش تقدیس را از پیراهن آنها استشمام کنند و اهل عالم در سیمای آنها سرسبزی و خرمی رحمن را ببینند. اینها مقرب در گاهند. اینها بندگانی هستند که تقدیس به واسطه آنها در بلاد ظاهر شود و آثار الهی منتشر گردد. کسانی که به علت پیروی از هوای نفس خود امرالله را ضایع نمایند. آنها آشکارا در گمراهی هستند.)

در کلام دیگر از کسانی که سبب هتک حرمت امرالله بین خلق می‌شوند گلایه دارند و آن را سبب لطمات وارده بر اصل شجره می‌دانند. تأکید دارند که از این افراد اخذ عهد و میثاق شده ولی آنها نقض عهد نمودند. کلام مبارک چنین است: "ليس ضرّی سجنی و بلائی و ما یرد علی من طعاعه عبادی؛ بل عمل الدین ینسبون أنفسهم إلى هذا المظلوم و يرتكبون ما تضيع به حرمة الله بین خلقه ألا انهم من

المفسدين. إِنَّ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَيَتَصَرَّفُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ وَيَدْخُلُونَ الْبُيُوتَ مِنْ غَيْرِ الْإِذْنِ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ إِلَّا بَأْنَ يَتُوبُوا وَيَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ." (آثار قلم اعلى، ج 1، طبع كانادا، ص 152 / خطّ جناب زين المقربين، ص 162 / مضمون: ضرّ من ناشی از سجن و بلای من و آنچه که از بندگان سرکش و ستمگرم بر من وارد می شود، نیست. بلکه از عمل کسانی است که خود را به این مظلوم نسبت می دهند و با اعمال خود سبب هتک حرمت امرالله بین خلق او می گردند؛ همانا از مفسدین هستند. کسانی که در روی زمین فساد می کنند، در اموال ناس تصرف می نمایند، و بدون اجازه صاحب خانه در منزل او وارد می شوند، من از آنها بری هستم مگر آن که توبه کرده به سوی خداوند بخشنده مهربان برگردند.)

یکی از مواردی که ضرّ آن بر اصل شجره وارد می شود اختلاف بین احبّاء است و همین است که سبب حزن جمال بی مثال می شود. جمال قدم می فرماید، "هیچ ضرّی اعظم از اختلاف از برای امرالله نبوده و نیست. چه اگر نفوس کثیره از حکمت خارج شوند و ظاهراً باهراً بین الناس ناطق گردند شکی نیست این فقره سبب هیجان و وضوئاً خلق شده، ولکن از برای اصل امر ضرّی نداشته و ندارد؛ و نفوس عاملین خلاف امرالله نموده اند چه که از حکمت خارج گشته اند و سبب هلاک انفس ضعیفه گشته اند؛ و از اختلاف بر اصل شجره ضرّ وارد و از این گذشته مخالفت امرالله و تشدّد نفوس مجتمعه و تضييع امر مابین عباد و تحيیر نفوس ضعیف کلّ واقع. تجنّبوا یا احبّاء الرحمن عن الاختلاف. به یگدر صافی کأس العرفان بین الامکان." (امر و خلق، ج 3، ص 244)

### علل عدم پیشرفت امرالله و عدم اقبال نفوس

اعمال احبّاء ممکن است سبب شود که بسیاری از نفوسی که طالب حقّ و کسب هدایت هستند و مشتاق تقربّ به ساحت الهی، از این توفیق محروم گردند. جمال مبارک در لوحی می فرماید، "بعضی از ناس که به مقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده اند از اعمال غافلین و اعمال مدّعین متوهمّ شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقاء جستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیه محتجب ماندند. مع آن که سالها این فرد را شنیده اند:

گر جمل کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش نشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند به حق نسبت می‌دهند. فَبِئْسَ مَا هُمْ يَعْمَلُونَ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 305)

بنابراین، بدیهی است اعمال کسانی که خود را به حق نسبت می‌دهند می‌تواند در اقبال و اعراض نفوس مؤثر باشد. به بیان جمال مبارک، نفوسی که به زیارت مظهر ظهور فائز نشده‌اند، به دو حجت متشبث هستند. یکی آثار الهی و دیگر تأثیرات آن بر احبای الهی. بدین لحاظ اگر احبّاء به موجب آیات الهی عمل نکنند و تقدیس و تنزیه را ظاهر و بارز نسازند، البته سبب گمراهی کثیری از نفوس شوند. به این سبب است که حقّ مشرکین را اخذ ننماید. جمال قدم خطاب به ایادی امرالله، جناب ملا صادق مقدّس، می‌فرماید:

"از اوّل این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده. مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرر آن به اصل شجره الهیه راجع شده. قسم به جمال محبوب که حجت بالغه الهی بر عباد تمام نشده، اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تامّ بوده و خواهد بود... آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است، کلمات او است و احبای او و اما از احبای او که به اسم او مذکورند و به حبّ منسوب، احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام ننموده. چه که اکثری به اعمال غیرمرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند. ناس هم از اهل قیاسند. آنچه از این فئه مشاهده می‌نمایند به مظهر انوار احدیه نسبت می‌دهند. به این جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ ننموده. قسم به جمال قدم که اگر احبای حقّ به تقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر می‌شدند، اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده می‌نمودی." (پیک راستان، ص 13-14)

جهت تأکید بر این موضوع، به چند بیان دیگر از جمال قدم استناد می‌شود:

"قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می‌دهند بما امرهم الله عامل بودند، حال جمیع ارض را قطعه‌ای از فردوس اعلی مشاهده می‌نمودند." (امر و خلق، ج 3، ص 458 / حیوة بهائی، ص 5)

در لوح طبّ از قلم قدم نازل، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر من علی الارض به ردای ایمان مزین بودند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 226)



"قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سببیه الهیه در بین بریه حرکت می کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم الله بودند." (حدیقه عرفان، ص 75)

"اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند، ضرش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربانیه نخواهند شد، و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن ورائه قهرالله و غضبه و عذاب الله و سخطه." (اقتدارات، ص 9-168)

حضرت عبدالبهاء می فرماید، "فوالله الذی لا إله إلا هو اگر احبّاء به وصیای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می شوند. اگر احبّاء الهی مطابق وصیای جمال مبارک رفتار نمایند، والله الذی لا اله إلا هو اعناق ملوک خاضع می شوند." (پیام آسمانی، ج 1، ص 27)

لیس منی و سایر موارد قطع نسبت در امر مبارک

در بیانات مبارک که موارد معدودی مشاهده شده که با عبارت "لیس منی"، "لیس منّا" یا "نحن بریء عنه" قطع نسبت را مطرح می فرمایند. ناگفته نگذاریم که جمال مبارک کراراً عنوان فرموده اند که آنچه مایه رنج و عذاب ایشان است اعمال ناپسند کسانی است که خود را به ایشان نسبت می دهند و مرتکب می شوند آنچه را که سبب بکای قلب و قلم و کبد ایشان می گردد. به عنوان مثال به سه مورد از بیانات مبارک که استناد می شود:

در لوحی از قلم اعلی نازل، "یا ایها الناظر الی الوجه این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین، که خود را به حق نسبت می دهند، ظاهر شد آنچه که فرائض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد. مع آن که کمال عنایت و عطا درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت. عمل نمود آنچه را که عین الله گریست" (اشراقات، ص 15-114). اشاره به اقدامات محمدعلی اصفهانی است که در ارض اقدس مرتکب منکرات شد و چون طردش فرمودند به استانبول رفت و به ارتکاب منهیات ادامه داد.<sup>6</sup>

<sup>6</sup> جمال مبارک در حق او فرموده اند، "

قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوی و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عباده مکرّمون... سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر درباره اش منظور و اسباب تجارت از هر

در لوح مبارک اشراقات نازل، "إِنَّا أَمَرْنَا الْعِبَادَ بِالْمَعْرُوفِ وَهُمْ عَمِلُوا مَا نَاحَ بِهِ قَلْبِي وَ قَلْبِي اسْمَعُ مَا نُزِّلَ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِي وَ مَلَكُوتِ ارَادَتِي لَيْسَ حَزَنِي سَجْنِي وَ مَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْدَائِي، بَلْ مِنْ الَّذِينَ يَنْسُبُونَ أَنْفُسَهُمْ إِلَى نَفْسِي وَ يَرْتَكِبُونَ مَا تَصْعَدُ بِهِ زَفْرَاتِي وَ تَنْزِلُ عِبْرَاتِي" (مجموعه اشراقات، ص 71)

در کلمات فردوسی از قلم ابی نازل، "یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده؛ مع ذلک سبب احزان شده نه فرح و سرور. چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان نموده‌اند و وارد آورده‌اند آنچه را که از ملل قبل و علمای ایران وارد نشد. قلنا من قبل لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من أعدائی بل عمل احبائى الذين ينسبون أنفسهم إلى نفسی و يرتكبون ما ينوح به قلبی و قلبی. مکرر امثال این بیانات نازل و لکن غافلین را نفعی بخشید. چه که اسیر نفس و هوی مشاهده می‌شوند. از حق بطلب کل را تأیید فرماید بر انابه و رجوع تا نفس به مشتبهاتش باقی، جرم و خطا موجود. امید آن که ید بخشش الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و به طراز عفو و عطا مزین دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تضييع امر او است مابین عبادش" (مجموعه اشراقات، ص 125).<sup>7</sup>

اینگونه اعمال در واقع ناصر اعدای امرالله است (اقتدارات، ص 13، لثالی الحکمة، ج 3، ص 230).  
فی الحقیقه این نسبت نسبت ظاهری است و هر نفسی که "قال بغير ما ألهمناک او يقول بغير ما القیناک فهو مجرمٌ بنصّ الکتاب و" حق از آن بری و بیزار است. (مائدة آسمانی، ج 4، ص 325).

1. تکلم به غیر ما نزل فی الألواح - از موارد مشهور که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده نهی از تکلم به مطالبی است که در الواح نازل نشده باشد. یعنی نسبت دادن آنچه که در کتاب نیامده به حق جل جلاله است. این دوگانگی کلام که خلاف اصل وحدت بیان است که در لوح اتحاد نازل شده مایه اختلاف در بین انام خواهد شد. بیان مبارک در کتاب اقدس اینگونه است، "انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکرى بین خلقی و ارتفاع کلمتی فی مملکتی اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین. و الذی یتکلم بغير ما نزل فی الواحی انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کل مدع اثم" (بند 117).

جهت از برایش موجود، چون دارای زخارف دنیا شد، اول سیف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش

"(آیات بینات، ص 314-313). همچنین نگاه کنید به اقتدارات، ص 15 و 126 / آیات بینات، ص 116 (لوح 108)، ص 314

<sup>7</sup> همچنین نگاه کنید به اقتدارات، ص 12-11، 326 / آیات بینات، ص 178 / اسرار الآثار خصوصی، ج 2، ص 170 / کتاب مبین، خط جناب زین‌المقرئین، ص 273، ص 152، ص 162 / آثار قلم اعلی، ج 3، ص 67 / لثالی الحکمة، ج 3، ص 93، 234 /

به نظر می‌رسد جمال مبارک با این کلام از توسل به احادیث و روایات اکیداً ممانعت به عمل آورده‌اند و فقط آنچه را که مکتوب است ملاک اعتبار تعیین فرموده‌اند. هر نفسی که مطلبی را بخواهد بیان کند باید مستند به آثار مبارک که نماید تا مقبول افتد و الا قابل اعتنا نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در این مقام می‌فرمایند، "در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید؛ هر روایتی که سند در دست نباشد، اعتماد نشاید. زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمول بها است و بس" (گنجینه حدود و احکام، ص 460).

حضرت ولی امرالله نیز خطاب به احباب امریکا می‌فرمایند، "بهائیان نباید به خطابات شفاهی که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده زیاد اهمیت بدهند مگر در صورتی که خطابات مزبور به شرف صحه مبارک رسیده باشد. حضرت بهاءالله این مطلب را به حد کافی جهت احباء روشن فرموده‌اند که الواح و نصوص الهی معمول بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچ وجه نباید به آن ترتیب اثر داد. این تعلیم مبارک اساسی جمال اقدس ابری برای این بوده که امر مقدس بهائی مانند اسلام که در آن به جمیع احادیث و روایات منقوله از حضرت محمد ترتیب اثر داده می‌شود، فاسد نگردد" (نقل ترجمه از ص 461 گنجینه حدود و احکام).

در این مقام اشاره به عبارت "مدع ائیم" که در انتهای بیان جمال مبارک در کتاب اقدس آمده، گویای آن است که هر نفسی که به تکلم به غیر ما نزل فی الالواح مبادرت نماید، مدعی مقامی از برای خویشتن است که بالمره مردود است و در مقامی او را "شیطان" می‌نامند. در لوحی از جمال قدم چنین نازل، "هر نفسی الیوم مدعی امری شود و یا ادعای باطن نماید او شیطان فئه حقه بوده ... اهل بهاء نفوسی هستند که هرچه را مخالف ظاهر امرالله بینند او را باطل دانند" (امر و خلق، ج 3، ص 448).

آنچه را که اراده الهی بوده خداوند در آثار مبارک بیان کرده است و در واقع، به بیان مبارک، "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بیاید و به غیر ما اراده‌الله تکلم نماید، او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلی مسطور" (گنجینه حدود و احکام).

بیان مطالب بدون استناد به آثار مبارک که سبب اختلاف بین جمع احباب است. از آنجا که مقصود خداوند ایجاد وحدت است، همین تکلم به غیر آنچه که در الواح نازل شده، یا تأویل یا بدعت گذاشتن سبب اختلاف و در نتیجه حرکت در خلاف جهت مقصود الهی است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرمایند، "احباء باید بیدار باشند. هر کسی کله‌ای بدون نص بگوید، اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کله‌ای نگوید، اجتهاد ننماید. و الا

هر کسی بانی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می فهمم فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس" (بدایع الآثار، ج 1، ص 149 / گلزار تعالیم بهائی، ص 356).

در این مقام به بیان حضرت بهاء الله در لوح اتحاد باید استناد نمود که یکی از موارد اتحاد را "اتحاد در قول" بیان می فرمایند. وقتی جمیع نفوس بر مبنای سند واحد، یعنی آنچه که در کلام الهی نازل شده، استناد نمایند، اختلاف بیان مشاهده نخواهد شد: "اتحاد در مقامی اتحاد در قول است؛ و این بسیار لازم است. مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری به اختلاف سخن گویند، سبب اختلاف شود و خود و سائرین از نعمت اتحاد، که از قلم مولی الایجاد نازل شده، محروم و ممنوع گردند. از جمله ناصر حق بیان بوده و هست" (ادعیه حضرت محبوب، ص 389).

در این مقام باید به نبی از تأویل و تفسیر نیز اشاره شود. تأویل در امر بهائی توسط افراد احبّاء ممنوع است. البته هر نفسی می تواند برداشت و استنباط خود را با ذکر این که نظر شخص او است بیان کند، چه که حضرت ولی امر الله می فرمایند، "مادامی که شخص صریحاً بگوید که آنچه اظهار می دارد نظریات خصوصی اوست، نباید آزادی او را در اظهار عقیده شخصی محدود نمود. در حقیقت این قبیل توضیحات اغلب مفید واقع می شود و بدان وسیله بهتر می توان به تعالیم الهی پی برد. خداوند به انسان قوه عاقله عطا فرموده که از آن استفاده شود نه آن که عاطل و باطل ماند؛ اما در ادامه کلام توضیح می فرمایند که "آیات الهیه منزله واجد مرجعیت مطلقه" است و احاد احبّاء باید بکوشند "خود را به آن میزان اعظم نزدیک ساخته و در موقع توضیح و تبیین مطالب با استشهاد از بیانات مبارک که علاقمندی خویش را نسبت به آیات الهی نشان" دهند. لذا باید بین این دو تعادلی ایجاد کرد، زیرا "انکار مرجعیت آیات منزله کفری است صریح و جلوگیری کامل از اظهار عقیده شخصی درباره آیات مبارک امری است قبیح" (نظامات بهائی، یا بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری (ایران)، بدون تاریخ طبع، ص 2-31).

اما تأویل بدان معنی که شخصی اظهار دارد که مقصود از بیان مبارک این یا آن است، به کلی ممنوع است. جمال مبارک صریحاً می فرمایند، "کلمه الهیه را تأویل نکنید و از ظاهر آن محبوب نمانید. چه که احدی بر تأویل مطلع نه إلا الله و نفوسی که از ظاهر کلمات غافل اند و مدعی عرفان معانی باطنیه، قسم به اسم اعظم که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود. طوبی از برای نفوسی که ظاهر را عامل و باطن را آمل اند" (امر و خلق، ج 3، ص 453)

البته حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند که برخی از نصوص نیاز به تأویل دارد، "و اما نصوصی که از کتب مقدسه اخراج نموده بودید، آنچه به علم و عقل و حکمت الهیه مطابق آن نصوص به حسب ظواهر است و اما نصوص دیگر کلّ تأویل دارد و تأویل مطابق عقل و علم و حکمت است" (همان مأخذ)، اما، به نصّ صریح حضرت بهاءالله در ایقان شریف، "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننماید" (ص 11 طبع آلمان / ص 14 طبع مصر).

در بند 106 کتاب اقدس نیز هر نفسی را که به تأویل آیات الهی پردازد از جمله زیانکاران در کتاب الهی بر شمرده‌اند. همچنین دربارهٔ نهی از تأویل نگاه کنید به کتاب اقتدارات، ص 282.

1. احکام و حدود الهی برای اجرا نازل شده است و این معنی در آثار مبارکه تصریح شده است. در تجلّی اول از لوح تجلیات می‌فرمایند، "تجلّی اول ... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته." عمل به آنچه که در کتاب نازل شده سبب حفظ وحدت بین احبای الهی می‌گردد و اگر هر نفسی به هوای خود به کاری مشغول گردد که خلاف اوامر منزله باشد، البته سبب اختلاف گردد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله. أن اتبعوا ما أمرتم فی کتاب مبین. آیا کم أن یمنعکم اعمالُ الدّین یدعون الایمان. إن الذی تجاوز عن حدودی إنه لیس منی إلا بأن یتوب إلى الله الغفور الکریم" (امر و خالق، ج 3، ص 387 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص 5-174). مدعیان ایمان چه بسا که اعمالی را مرتکب می‌شوند که سبب دوری برخی نفوس از ساحت حق گردد. اینگونه افراد به بیان حق، "خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحهٔ نفس و هوی طائرند از حق نبوده و نیستند" (همان مأخذ).

در کلام دیگر از اینگونه نفوس اعلام برائت می‌فرمایند، "و اما ما سئلت فی أوامرالله فاعلم بأن کلبا حدّد فی الکتاب حق لا ریب فیهِ و علی الکلّ فرض بأن یعملوا بما نزل من لدن منزلِ علیم و من یترکه بعدعلمه به إن الله بریء عنهُ و نحن برأء منه. لأن أثمار الشجره هی أوامره و لن يتجاوز عنه إلا غافلٌ بعید" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 356).

نسبت دادن خود به حق و عدول از اوامر او نزد حق البته مقبول واقع نشود. این نسبت ناقص است و دالّ بر غفلت از حق مگر آن که با عمل اثبات گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا نفوس که خود را به حق نسبت می‌دهند و لکن از حق بسی غافلند. چه که نسبت به قول تمام نشود و صادق نیاید. البته هر دعوی را برهان باید و هر ادعا را حجتی شاید. پس کسانی که خود را به حق منسوب می‌دارند البته باید آثار تقدیس از فعلشان ظاهر شود و نضرهٔ نعیم از وجهشان مشاهده گردد" (گنجینه حدود و احکام، ص 5).

1. سفک دماء. در این ظهور یکی از مصادیق فساد قتل نفس و ریختن خون است. کسی را که حق خلق کرده و عمارت و مصنوع خداوند است، چه کسی به خود حق می‌دهد که او را از نعمت حیات محروم سازد؟ هر انسانی عالم کبیر محسوب می‌شود و اگر کسی دست به قتل احدی بزند، گویی اقدام به قتل تمام عالم کرده است. این معنی در قرآن کریم نیز تصریح شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "اتقوا الله و لا تفسدوا فی الأرض من بعد اصلاحها و لا تتركوا الفحشا. طهروا أنفسکم عن کلّ ما حرم فی کتابالله العظیم. آیا کم أن تسفکوا الدماء و الذی سفک إنه لیس منی و کان الله بریء منه و هذا ما نزل فی أول من ملکوت ربکم الرحمن

الرَّحِيمِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَكْرَهُهُ عَقُولُكُمْ وَأَفْتَدْتُمْ أَتَقُوا اللَّهَ يَا مَلَأَ الْمُعْرَضِينَ" (صفحه 190 امر و خلق جلد 3 به نقل از کتاب بدیع، ص 199). در بیان دیگر نازل، "قُلْ أَتَقُوا اللَّهَ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ لَا تَسْفِكُوا الدَّمَاءَ إِنَّهُ حَرْمٌ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ فِي هَذَا الرَّقِّ الْمُنْشُورِ" (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 133).

جمال قدم در کتاب اقدس (بند 73) تصریح می فرمایند که بنایی را که خداوند ساخته است به دست ظلم و ستم و سرکشی تخریب نکنید. هیکل مبارک در مقام سؤال میفرماید که آیا کسی را که خداوند به روحی از جانب خود حیات بخشیده می کشید و آن را خطایی عظیم نزد خداوند تلقی می فرمایند. در بیان دیگر خودشان را از چنین شخصی به کلی بری می دانند و نسبت را سلب می کنند، "إِنَّ الدِّينَ يَسْفِكُونَ الدَّمَاءَ... نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُمْ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ لَا فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ" (نقل در جلد سوم توقیعات مبارکه (48-1922)، ص 25).

در کنار سلب نسبت در هنگام قتل نفس، جمال مبارک به طرق مختلف احبّاء را هدایت می فرماید که قتل را به کلی از محیلة خود برانند. فی المثل می فرمایند، "بگو ای احبّای الهی نخر شما به کشتن نفوس نبوده بلکه نخر در احیای نفوس پژمرده بوده" (مائده آسمانی، ج 8، ص 36) یا "بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست؛ اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفعات رحمانیه تازه و زنده نمایید" (همان، ص 36).

نهایتاً کشته شدن را بر کشتن ترجیح می دهند، "قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبّای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرض نمایند" (امر و خلق، ج 3، ص 193) و "قسم به جمال که اگر احبّایم کشته شوند بهتر است از سفک دم نفسی" (نقل در جلد سوم توقیعات مبارکه (48-1922)، ص 25). این نکته در لوح سلطان نیز بیان شده است (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 164). در لوح ناپلئون افراد مرتکب سفک دماء را متجاوز از اوامر الهی می دانند (همان، ص 10-109).

1. شرب افیون. از جمله مواردی که شدیداً در امر بهائی نبی شده شرب افیون است. بیان حق در کتاب مستطاب اقدس چنین است، "قد حرمّ علیکم شرب الأفیون إنا نهیناکم عن ذلك نهياً عظیماً فی الکتاب. و الذی شرب إته لیس منّی. إتقوا الله یا اولی الألباب" (بند 190).

حضرت عبدالبهاء در لوح تنزیه و تقدیس در این باب به تصریح سخن گفته اند: "أما مسألة افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرم و مدموم و شریش عقلاً ضری از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می بریم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک

بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 326).

در مقام دیگر نه تنها مصرف کننده بلکه خریدار و فروشنده آن را نیز محروم از فیض و عنایت الهی می‌دانند (گنجینه حدود و احکام، ص 423) و حتّی کشت آن را نیز جز برای معالجه ممنوع می‌دانند (همان، ص 435). در مقام حیرت می‌فرمایند، "تریاک نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم رمیم پوسیده تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر ثمر و اثر نبیند. با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. والله الذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد... الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. اعاذنا الله و ایاکم عن هذا الضرّ العظیم و البلیة الّتی هادمة للبنیان الجسیم" (همان، ص 434).

سلب نسبت را که در بیان جمال مبارک به صراحت بیان شده، حضرت ولیّ امرالله نیز تکرار می‌فرمایند، "شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست" (امر و خلق، ج 3، ص 44).

1. امر کردن به معروف و خود عامل نبودن. مصطلح است که می‌گویند کسی که خود به امری عامل نیست نباید دیگران را به آن امر یا از ارتکاب به عمل مکروه نهی کند. این معنی در کلمات مکتونه تصریح شده است، "یا ابن الرّوح ایقن بأنّ الذی یأمر النّاس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه إنه لیس متّی ولو کان علی اسمی".

جمال قدم کسانی را که واعظ غیرمتعظ باشند، یعنی دیگران را به اعمالی توصیه کنند که خودشان عامل نیستند، به نفوسی تشبیه می‌کنند که رجای ظهور الهی را دارند اما هنگام ظهور او از حضرتش روی بر می‌گردانند، "یا قوم إن تقولوا ما لاتفعلوا فَمَا الفرقُ بینکم و الذّین قالوا ربّنا الله فلما أتى فی ظلّی الغمام أعرضوا و استکبروا علی الله العزیز العلیم" (لوح ناپلئون سوم، الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 109).

در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسنه دعوت می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند، به چراغی تشبیه می‌کنند که می‌سوزد و دیگران را روشنی می‌بخشد، اما خود او با سوختن نابود می‌شود. اگر احیاناً تأثیری در قول چنین نفوسی باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او، "ایاکم یا قوم لاتکوننّ من الذّین یأمرون النّاس بالبرّ و ینسون أنفسهم؛ اولئک یکذّبهم کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الأشياء ثمّ ملائکة المقربین و إن یؤثر قول هؤلاء فی احدٍ هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات

من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عندالله کمثل السراج یسضیء منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین." (آثار قلم اعلیٰ، ج 4، ص 113)

در این فقره از کلمات مکتونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می پردازند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللہیع." (مائده 4، ردیف ف، باب 1)

اگر کسی بخواهد دیگران را هدایت کند، اول باید خود عامل باشد سپس در مورد دیگران اقدام نماید که فرمود، "قد کتب الله لكل نفس تبلیغ امره و الذی أراد ما أمر به ینبغی له أن یتصف بالصفات الحسنة اولاً ثم یتبلیغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلین و من دون ذلك لایؤثر ذکره فی افئدة العباد... ان الذین یظلمون و یأمرون الناس بالعدل یکذبهم بما یخرج من افواههم اهل الملکوت و الذین یطوفون حول عرش ربکم عزیز الجمیل" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 110).

در واقع هر نفسی که بخواهد قیام به نصرت امرالله نماید، ابتدا باید قلب خود را در تسخیر کلام حق در آورد و سپس به دیگران پردازد. این معنی در لوح سلطان تصریح شده است، "هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 165).

1. فساد در ارض بعد از اصلاح. می دانیم که هر مظهر ظهوری برای رفع مفاسد و اصلاح عالم مبعوث می گردد. این معنی در کلام حضرت بهاء الله که برای اصلاح عالم آمده اند و احبای ایشان نیز مأمور به اصلاح عالمند تصریح شده است. در لوحی از قلم اعلی نازل، "جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند. لعمرالله شئونات درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، طبع اول، ص 140). در آیه 55 سوره اعراف نیز این معنی تصریح شده است. لهذا هر نفسی که دست به فساد بزند البته مخالف اراده الهی عمل کرده و از او سلب نسبت می شود. بیان حق چنین نازل شده است، "ایاکم أن تُفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و من أفسد لیس منّا و نحن برأء منه. كذلك کان الأمر من السماء الوحی بالحق مشهوراً" (اقدس، بند 64).

در واقع می توان گفت که از همان لحظه ای که مظهر ظهور الهی مبعوث می گردد، جریان اصلاح عالم شروع می شود و هر نفسی که در خلاف جهت اراده الهی و مظهر ظهورش قدم بردارد، در جهت فساد یا ممانعت از اصلاح قدم برداشته است و لهذا نسبتش با خداوند سلب می گردد.

1. ارتکاب زنا و لواط و خیانت. این اعمال شیطانی در شأن انسان نیست. انسان منسوب به رحمن است و باید به صفات رحمانی مزین شود که قابل و لایق دخول در ملکوت الهی گردد. بدین لحاظ است که از مرتکبین اینگونه اعمال شنیعه سلب نسبت می گردد. حق می فرماید، "قل قد حرم علیکم الزنا و اللواط و الخیانة. أن اجتنبوا یا معشر المقبلین. تالله قد خلقتم لتطهیر العالم عن رجس الهوی. هذا ما یأمرکم به مولی الوری إن اتم من العارفين. من ینسب نفسه إلی الرحمن یرتکب ما عمل به الشیطان إنه لیس منی" (امر و خلق، ج 3، ص 513 / گنجینه حدود و احکام، ص 338).



جمال مبارک در لوح نازله خطاب به مَلِک پاریس می فرماید، "قل یا قوم، هل ینبغی لکم أن تنسبوا أنفسکم إلى الرحمن و ترتکبوا ما ارتکبه الشیطان. لا و جمال السبحان لو کتم من العارفين." (کتاب مبین، طبع کانادا، ص 47)

1. اعراض از مظهر حق. نفسی را که خداوند ظاهر می فرماید و به او اقتدار و اختیار عنایت می کند کلامش همان کلام حق است و البته هر نفسی که عصیان نماید و سرکشی کند، نسبتی با حق نتواند داشته باشد. کلام حق (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 13) چنین عزّ نزول یافته است، "شهد الله أنه لا إله إلا هو و الذي ظهر بالحق إنه لمخزن قدرتی و ممکن اقتداری و مظهر غیبی لعبادی و بحر علی لبریتی و سماء مشیتی المهيمنة على العالمين. من فاز به فاز بكل الخیر و الذي أعرض إنه ليس منی و غفل عنی و كفر بآياتی التي نزلت من افق امری المبرم المنير. طوبی لمن فاز اليوم بأنوار وجهی و استظل في ظلّ عنایتی و سكن في جوار رحمتی و سمع ندای الأبدع الأمتع العزیز المنیع." این معنی در لوح دیگری نیز به گونه دیگر بدون ذکر "لیس منی" نازل شده اما همان معنی از آن مستفاد می شود: "شهد الله أنه لا إله إلا هو و الذي ظهر إنه لمطلع امری بین عبادی و مشرق وحی لمن في السموات و الأرضين و الذي آمن به آمن بنفسی و قام على ذکری و نصر امری و الذي أعرض إنه كان معرضاً عنی في أزل الأزال كذلك قضی الأمر من قلم قضائی في لوح ما أطلع به أحد إلا علی الذي أحاط الكونين" (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 54).

2. ارتکاب فحشاء به معنی اعراض از حق. حضرت بهاء الله در معنی بغی و فحشا می فرماید که "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء في ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف على امری بعد الذي أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللبیع." (مانده 4، ردیف ف، باب 1). با توجه به این معنی می توان پی برد که معنی فحشاء در بیان زیر چیست و چرا مرتکب آن در زمره اهل بهاء محسوب نمی شود، "قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسکوا بالدنيا إنهم ليسوا من اهل البهاء هم لو يردون وادياً من الذهب يمدون عنه كمر السحاب و لا يلتفتون إليه ابدأ. ألا أنهم منی لیجدن من قیصهم أهل ملأ الأعلى عرف التقديس و یشهد بذلك ربک و من عنده علم الکتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا یرتد إلیهن أبصارهم بالهوی. أولئك خلقوا من التقوی كذلك یعلمکم قلم القدم من لدن ربک العزیز الوهاب" (کتاب مبین، خط جناب زین المقربین، ص 153). این معنی در لوح ذیح نیز عزّ نزول یافته است، "اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند، نظر التفات به آن نمایند و اگرچه جمیع نساء ارض به احسن طراز و ابداع جمال حاضر شوند، به نظر هوی در آنها نظر نکنند" (گنجینه حدود و احکام، ص 299).

در لوح خطاب به ناپلئون سوم از قلم ابهی نازل، "قدسوا قلوبکم عن حب الدنيا... و أركانکم عما ینعکم عن التقرب الى الله العزیز الحمید. قل الدنيا هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم إلى ما لا ینفعکم و ما منعکم اليوم عن شطرالله أنه اصل الدنيا. اجتنبوها و تقربوا إلى المنظر الأكبر، هذا المقر المشرق المنیر." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 109)

1. تمسک به اسمی از اسماء و اعراض از موجد اسماء. واقفیم که به بیان حق بعد از طی کردن دو پله از سه پله ای که انسان را به حق می رساند، یعنی روی برگرداندن از این دنیا، اعراض از آخرت و ما قدر فیها، باید از اسماء و ملکوتها نیز گذاشت.<sup>8</sup> با توجه به

<sup>8</sup> جمال مبارک در لوحی می فرماید، "

ثم اعلم بأن نصب بیننا و بین العباد سلم و له ثلاث درجات: الأولى تذکر بالدنيا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل إلى ملیک الاسماء و الصفات اقرب من حین. ایاکم یا اهل البهاء لاتعطلوا أنفسکم على هذه المواقف ثم مروا عنها کمر

این که اسماء قیصی هستند که خداوند به هر نفسی که بخواهد اعطاء می کند و از هر نفسی که بخواهد می گیرد، لهذا به تنهایی قابل اعتنا نبوده و نیستند و هر نفسی که به اسمی تمسک نماید و از موجد اسماء اعراض کند، البته نسبتی با حق نخواهد داشت، بقوله تعالی، "مَنْ تَمَسَّكَ بِاسْمٍ مِنَ الْأَسْمَاءِ مُعْرَضاً عَنْ مَوْجِدِهَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَكَانَ اللَّهُ بَرِيئاً مِنْهُ" (مائده آسمانی، ج 7، ص 243)

2. اكل اموال ناس: "انّ الذين يفسدون في الأرض و يتصرفون اموال الناس و يدخلون البيوت من غير الإذن أتى برئ منهم" (کتاب مبین، ص 162). و در بیان شناعت این عمل می فرماید، "بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير... بگوای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمایید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبه شوید؛ اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده، حمل این زحمات به چه جهت شده؛ هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده" (ثالثی حکمت، ج 3، ص 4-373).

در کتاب بدیع (ص 199) نیز از قلم ابی نازل، "اتقوا الله يا ملأ المؤمنین ان انقطعوا عن الدنا و ما فيها و لاتصرفوا فی اموال الناس إلا بعد اذنهم. كذلك نزلنا من قبل و حينئذ من لدن عزیز جمیل. كونوا أمناء الله فی البلاد بحيث لو تمرن علی مدائن الذهب لن ترتد أبصاركم اليها. كذلك ينبغی لكم يا ملأ الموحدین. أن انصروا ربكم الرحمن بأعمالكم لیجدن منكم روائح الحق عباد الله بین السموات و الأرضین. تخلقوا يا قوم بأخلاق الله و لاترتكبوا ما تضيع به حرمة مظهر نفسه بین خلقه. كذلك وصاكم الله فی ألواح عزّ حفیظ."

جالب است که جمال مبارک از خداوند می خواهند که ابداً نه در این جهان و نه در عالم بعد ارتباطی با اینگونه نفوس نداشته باشند، "انّ الذين یسفكون الدماء و یا کلون اموال الناس بالباطل نحن برأء منهم و نسأل الله أن لا یجمع بیننا و بینهم لا فی الدنیا و لا فی الآخرة" (نقل در صفحه 25 جلد سوم توقیعات مبارکه (48-1922)).

1. توجه بدون اجازه به ارض اقدس: اگرچه این مورد شاید مربوط به زمان حضرت بهاء الله بوده باشد، اما بیانات مبارکه نشان می دهد که بعدها نیز عزیمت به ارض اقدس همواره موکول و منوط به اجازه مرکز امر بوده و تخطی از آن جائز نبوده و نیست. در لوح مبارک حضرت بهاء الله که این نکته تصریح شده، نکات مرتبط دیگری نیز وجود دارد؛ بدین لحاظ تمام لوح مبارک نقل می گردد:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار دوست لساناً دعوی دوستی نماید و فعلاً مرتکب شود امری را که ضرر آن به محبوب راجع شود. آیا بر چنین نفس چه لایق و سزاوار است؟ آیا کلمه دوست بر او اطلاق می شود و یا به اسم حبیب در نزد محبوب مذکور است؟ لا وربّ العرش العظیم. دوست صادق آن است که از کوثر محبت دوست چنان سرمست شود که جز رضای او نخواهد. یعنی از خود امّلی و

السحاب كذلك ینبغی لعبادنا المقربین

" (مائده آسمانی، ج 4، ص 26، ج 8، ص 120)

خواهشی و خیالی نداشته باشد و کلّ را در رضای دوست فانی مشاهده نماید. حرکت نکند مگر به اذن او و نخواهد مگر آنچه را که رضایاو در اوست. قسم به آفتاب افق توحید که از مشرق تفرید مشرق است که توجّه احبّاء به این شطر ضُرّش بر اصل شجره وارد. إِذَا يَشْهَدُ لِسَانِي بِأَنَّ الَّذِي تَوَجَّهَ إِلَى هَذَا الشَّطْرِ بَعْدَ مَا رُقِمَ فِي هَذَا اللَّوْحِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. ای دوستان تا چند در غفلتید؟ آخر تفکر نمایید؛ عاقبت امور را در اول هر امری مشاهده کنید. این معلوم و محقق است که کمال محبت به هر یک داشته و داریم و اگر مصلحت امر مشاهده می‌شد البته خود احضار می‌نمودیم. بشنوید وصیّت مشفقانه راه بی‌رضا حرکت مکنید و از هر نفسی مطمئن باشید. امساک لسان لازم. به دو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین مشمرید. امر این مقرر بسیار شدید است، سهل بدانید. نَسَأُ اللَّهُ بِأَنْ يُوفِّقَكُمْ عَلَى الصَّالِحِ وَالْإِصْلَاحِ وَيَجْعَلَكُمْ مِنَ الَّذِينَ اخْتَارُوا مَا اخْتَارَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 65، ص 4-231)

این معنی در دیگر آثار مظهر ظهور و مبین آیات نیز مشاهده می‌شود. فی‌المثل در بیانی از حضرت بهاء‌الله شرایط شخص زائر ارض اقدس چنین ذکر شده است، "شرائط نفوسی که به اذن فائزند این است که اول صحت مزاج، صحت بدن؛ ثانی اسباب سفر از نقل و غیره؛ و شرطی که اعظم شرایط است تحصیل اذن است در محلّ و مقام. و اگر کلّ موجود باشد و حکمت اقتضاء نماید، حرکت و توجّه جائز نه" (امر و خلق، ج 4، ص 139) یا در بیانی دیگر مذکور، "اگر حکمت اقتضاء نماید و یا مصلحت منافی نباشد، در توجّه به شطر بجن باسی نه" (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 113)

حصول اذن منوط است به حکمت. رحمت حق در حدّی است که اگر کسی نیت تشرّف به حضور نماید و حکمت اقتضاء نماید، اجر لقای مظهر ظهور برای او ثبت می‌گردد: "اذن حضور معلق است به مقتضیات حکمت. اگر اقتضاء نماید توجّه نمایند والا نَسَأُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَكْتُبَ لَكَ أَجْرَ لِقَائِهِ وَالْحَضُورَ أَمَامَ مَشْرِقِ آيَاتِهِ وَمَطْلِعِ بَيْنَاتِهِ" (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 209).

از حضرت عبداله‌بهاء نیز موارد مشابه مشاهده شده است. فی‌المثل در بیانی مذکور، "عبداله‌بهاء نهایت اشتیاق را به ملاقات شما دارد. ولی این ایام حکمت اقتضاء نمی‌نماید و ما در جمیع الواح مأمور به حکمتیم و نفس خدمت عین شرفیابی است" (مکاتیب عبداله‌بهاء، ج 6، ص 187)

در یکی از آثار حضرت ولی امرالله مشاهده شد که فردی را به این علت از جمع اهل بهاء اخراج فرمودند، "در موضوع ..... فرزند ..... فرمودند بنویس: این شخص بد اخلاق و پست فطرت اخیراً

مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافياً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخبره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخبره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه؛ ترمّد و مخالفت نتایجش وخیم است." (توقیع مورّخ 15 شهرالکلمات 103 بدیع، منتخبات توقیعات، طبع 105 بدیع، ص 39)

البته، پدر این شخص چون به اندازات توجه نمود و با پسر معاشرت مستمر داشت، او نیز به سرنوشت پسر دچار شده از جامعه اخراج گردید. (همان مأخذ، ص 41)

1. اختلاف: اگرچه تجاوز از حدود و احکام الهی و آنچه را که برای جامعه بشری صلاح دانسته است به انحاء مختلف نبی شده است. اما، در مواردی ضرر خودداری از اجرای اوامر به قدری شدید است که لطمه به اصل شجره، یعنی هیکل امرالله، وارد می‌آورد. در خصوص نبی از اختلاف بین احبّاء این کلام جمال مبارک وارد که به سلب نسبت منجر می‌شود، "قل یا قوم لا تختلفوا فی امرالله؛ ان ابتغوا ما امرتم فی کتاب مبین. ایا کم ان یمنعکم اعمال الذین یدعون الایمان. ان الذی تجاوز عن حدودی اینه لیس منی" (امر و خلق، ج 3، ص 387)

در این باب بیانات لاتحصی از قلم قدم نازل. در سورة الصبر اشارتی ظریف دارند که، "لا تختلفوا فی امرالله ثمّ اجتمعوا علی شاطیء عترّ منیعا" (ایام تسعه، ص 276) و به این ترتیب همگان را به وحدت و یگانگی در شاطیء بحر اعظم دعوت می‌فرمایند. اجتماع در کمال وحدت بر شاطیء بحر اعظم جز با رجوع به فطرت پاک اصلیه میسر نیست: "مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 368). موضوع فطرت اصلیه مکرراً در آثار مبارک که مطرح شده است و آن خلقت پاک اولیه انسان است. حتی در موردی حضرت بهاءالله انحراف نفوس از فطرت اصلیه را عدم قابلیت آنها در استماع کلام الهی تعبیر می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شده. چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند" (مائده آسمانی، ج 7، ص 82)

1. میل به شهوات نفسانیه: در این مقام جمال مبارک از عبارت "لیس منی" استفاده نکرده‌اند ولی سلب نسبت را به نوعی بیان فرموده‌اند. البته شهوات نفسانیه را به هر گونه عملی که مبیانت با آثار مبارک داشته باشد می‌توان تعبیر نمود. در موضوع شهوات بیان مبارک چنین است، "هر نفسی از او آثار خبائت و شهوات ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست" (گنجینه حدود و احکام، ص 299). این به نوعی سلب نسبت است. البته در مقام دیگر نیز جمال قدم همین سلب نسبت را با بیانی که گستره وسیع تر دارد مطرح کرده‌اند: "بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت می‌دهند و به اجنحه نفس و هوی طائرنده، از حق نبوده و نیستند" (امر و خلق، ج 3، ص 387).

در خاتمه این بیان حضرت بهاءالله زیب این ورق می‌گردد که حکایت از قطع جمیع نسبت‌ها و تحکیم نسبت الهی می‌کند: "مدعیان محبت بسیار ولكن اهل وفا که فی الحقیقه به افاق اعلی ناظر باشند بسیار کم مشاهده می‌شود. مگر نفوسی که به توفیقات الهیه از عالم ترابیه گذشته‌اند و به شطر ربّ الأرباب توجه نموده‌اند. چه مقدار از نفوس که منتظر ظهور بودند و چون افاق عالم به نیر اعظم منور شد کل محتجب ماندند إلا من شاءالله. ای أمة الله به حبل محبت الهی متمسک باش به شأنی که احدی قادر بر فصل نباشد. به کمال فرح و سرور به ذکر مالک ظهور مشغول باش. جمیع نسبت‌ها الیوم مقطوع و مردود است، چه که ایام،

ایّام نسبة الله است. هر که به این نسبت فائز شده، او از اهل فردوس اعلی بوده و خواهد بود. شکر کن محبوب عالم را که به حبش فائز شدی و به ذکرش مذکور گشتی" (آیات الهی، ج 2، ص 32).